

مبارزه طبقاتی در ایران

رهبری طبقه کارگر شرط لازم برای پیروزی انقلاب همگانی

(۱۴)

عروج « میرینج »!

کلی سند و مدرک، گزارشات رسمی، خاطرات و سفارشات محرمانه وجود دارد، مبنی براینکه عروج فرمایشی رضاخان - قزاق (میرینج) در دوران احمد شاه قاجار، طرح شوم امپراتوری فرتوت انگلیس، کودتای ننگین سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی، برای استقرار نوعی « نظم نوین »! یک آرایش قزاقی - تروریستی، ملاکی - استعماری، بخاطر سرکوب مخالفان استبداد، کشاورزان و صنعتگران، کارگران و پیشه وران وطنی، مهار شورش های پراکنده « رعایا »! خاصه انقلابیون مسلح در مناطق شمالی کشور، جنگلی ها در گیلان و مازندران و آذربایجان... و در یک کلام، کنترل ایران جهت محاصره و اختناق اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را - با اسم رمز « کمربند بهداشتی »! دنبال می کرد، متوجه بلشویسم نافذ، نخستین حکومت کارگری در همسایگی ایران بود. در این ارتباط، بشنوید از پژوهشگران، بعضی مورخان صاحب نام تازیخ معاصر ایران، خودی و غیر خودی:

الف - اوضاع سیاسی ایران در پایان سال ۱۹۲۰ میلادی (۱۲۹۹ خورشیدی)، بسیار پیچیده بود، نهضت های آزادیبخش در نقاط مختلف (ایران) توسعه می یافت، قرارداد ۱۹۱۹ میلادی، از هر جهت مورد تهاجم قرار گرفته و انگلستان... از تصویب آن توسط مجلس ایران مایوس بود... در این هنگام دولت بریتانیا توانسته بود از فنلاند، کشورهای بالتیک، لهستان، رومانی و ترکیه تا مرز ایران رژیم های دیکتاتوری نظامی را تقویت کند یا روی کار بیاورد و به قول خودشان یک « کمربند بهداشتی » پیرامون روسیه شوروی ایجاد کنند تا از نفوذ میکروب کمونیسم به اروپای غربی جلوگیری کرده باشند... قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله نیز که می بایست این دیوار را سد کند با مخالفت همه روبرو بود... بعد از استعفای و ثوق الدوله کنترل اوضاع ایران از دست انگلیسی ها خارج شده و از تحولات اوضاع کشور ناراضی بودند. در آغاز سال ۱۹۲۰ میلادی تدارک کودتا را می دیدند تا حکومت نیرومندی نظم را برقرار کند.

نقل از تاریخ ایران، از پیدایش تا انقراض سلسله پهلوی، دوران پهلوی، از دکتر علیرضا امینی،

صدای معاصر، تهران، ۱۳۸۷ خورشیدی

ب - روز دوم نوامبر ۱۹۲۰ میلادی که افسران ارشد قزاق اطراف ژنرال آبرونساید، فرمانده نیروهای انگلیس در ایران و کلنل کاظم خان گرد آمده بودند، کلنل کاظم خان به عنوان مترجم از زبان ژنرال آبرونساید... می گوید: ما می خواهیم به شما کمک کرده افسران روسی (قدیمی) که در استخدام دولت هستند، از خدمت ایران خارج نماییم. به عوض آن به وسیله افسران انگلیسی که به شما داده می شود تشکیلات نظامی ترتیب داده از هر حیث وسائل آسایش و راحتی و نیرومندی شما را فراهم نماییم.

نقل از تاریخ بیست ساله ایران، از حسین مکی، جلد اول، ص ۱۹۶

پ - بنا بر پیشنهاد ژنرال آبرون ساید، قرار بر این شده بود که رضاخان میرپنج (فرمانده یک واحد پنج هزار نفری) فرمانده و افسران روسی را از بریگاد قزاق بیرون کرده و خود فرماندهی لشکر قزاق گردد. انگلیسی ها قوای قزاق را مسلح و آماده حمله به تهران و کودتا نمایند. مشروط بر اینکه اولاً قزاق ها... هنگام عبور از قزوین سربازان انگلیسی را مورد حمله قرار ندهند. ثانیاً کودتاجیان پس از فتح تهران از برانداختن رژیم و خلع احمد شاه که به نظر آنان باعث هرج و مرج و توسعه عقاید کمونیستی می شد، خودداری کنند.

دنیس رایت، انگلیسی ها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خنجی، انتشارات امیر کبیر، تهران،

۱۳۵۹ خورشیدی، صفحات ۲۱۴ - ۲۰۸

ت - پس از این توافق، انگلیسی ها شروع به تجهیز قزاق ها کردند و در ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۱ میلادی (سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی) سپاهیان رضاخان در راس قوای ۲۵۰۰ نفری خود و در معیت سید ضیاء الدین عازم تهران گردید. انتشار خبر نزدیک شدن قوای قزاق به تهران احمد شاه و هیات وزیران را به شدت هراسان نمود. سپهدار فوراً تشکیل جلسه فوق العاده هیات وزراء را دستور داد... دولت ایران برای پی بردن به مقاصد آنها سردار همایون را مامور کرد که با مذاکره از ورود قزاق ها به تهران جلوگیری کند... رضاخان اظهار داشته قزاق ها مصمم اند در برابر بلشویک ها پایداری کنند و از این جهت وی اجازه نمی دهد که دولت بیکاره و بی کفایت فعلی بر سر کار بماند. قوای قزاق می خواهند یک سازمان اداری مجهز و آبرومندی تشکیل دهند و نسبت به شاه کاملاً وفادار خواهند بود... بامداد روز چهارم اسفند، همه شهر در دست قزاق ها بود... سپهدار به سفارت انگلیس پناهنده شد و پس از گرفتن تامین جانی از سفارت بیرون رفت.

نقل از کتاب ایران در دوره سلطنت قاجار، چاپ دوم، تالیف علی اصغر شمیم، انتشارات علمی،

تهران، ۱۳۷۰ خورشیدی، ص ۶۱۰

ث - احمد شاه... سه روز بعد از کودتا در ۶ اسفند ۱۲۹۹ فرمان نخست وزیری سید ضیاء الدین را امضا کرد. رضاخان نیز با لقب سردار سپه به ریاست لشکر قزاق منصوب شد... انگلیسی ها توانستند از طریق کودتا منظور خود را که حفظ ایران تحت سلطه و نفوذشان بود عملی سازند... وقتی در سوم فروردین ۱۳۰۰ دولت جدید طی یادداشتی به سفارت انگلیس الغای رسمی قرارداد ۱۹۱۹ را تقاضا نمود، دولت بریتانیا آن را با اشتیاق پذیرفت. سید ضیاء الدین این خبر را با سر و صدا و تبلیغات فراوان به اطلاع مردم رساند و در همه جا جشن و چراغانی برپا شد... خبر تخلیه ایران از قشون انگلیس را به اطلاع ملت رسانده و از خدمات قشون (اشغالگر) برای حفظ استقلال ایران قدردانی کرده و به افسران انگلیسی که در کودتا همکاری کرده بودند پاداش و نشان داد.

تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، جلد اول، صفحات ۳۰۵ - ۳۰۳

ج - دولت قوام... در پانز سال ۱۹۲۱ میلادی، یکانهایی از نیروی قزاق ایرانی را به سرکردگی رضاخان به گیلان گسیل داشت، اینان یکانهای جنگلی ها را تار و مار کردند و سرتاسر گیلان را به تصرف در آوردند. خود میرزا کوچک خان را... در کوه های طالش اسیر و سر بریدند. شرکت کنندگان در جنبش آزادی ملی و به ویژه کمونیست ها بیرحمانه سرکوب گردیدند.

نقل از تاریخ ایران، از زمان باستان تا امروز، تالیف پتروشفسکی و دیگران... ترجمه فارسی، کیخسرو کشاورزی، ص ۴۴۰

چ - ... دست نامرئی انگلیس پشت سرش (پشت سر قزاق میرپنج) بود... خود او هم... (رضاخان) گه گاه در پیش بعضی محارم، اذعان می کرد که او را انگلیسی ها آورده اند، اما به هر حال، او می خواهد به وطن خویش خدمت کند. بعضی ها... با آنکه تصدیق می کردند که نامبرده با « سیاست انگلیسی ها روی کار آمده »... سعی او را در ایجاد امنیت و توسعه غرب گرائی که در آن ایام تجدد خوانده می شد در خور تائید تلقی کردند...

نقل از روزگاران، تاریخ ایران، از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، از دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران، انتشارات سخن، چاپ هشتم، ۱۳۸۷ خورشیدی، ص ۸۶۵

بقول میرزاده عشقی:

گمان مدار که آمد، سیاستی از نو همان سیاست دیرینه، ماست مالی شد

دیوان « رضاخانی »!

سخن بر سر یک ماشین ترور و اختناق و سرکوب است، ارتجاعی و مشکوک، استبدادی و قانونگریز، استعماری و ایران ستیز، مامور ملاکیسم و مزدور امپریالیسم، مدیون سلطان قاجار و مفتون پادشاه انگلیس. رضاخان، قزاق میرپنج، از این قماش بود. اسناد و مدارک فوق الذکر گواهند. حیرت آور اینکه، نمایندگان پارلمانی بورژوازی وطنی، آشنا با سابقه ننگین « میرپنج »! با طرح استعماری امپراتوی انگلیس برای مهار ایران، انگار نه انگار - نگران نفوذ احتمالی بلشویسم « خشن »! گواينکه حکومت شوروی، هنوز گرفتار ماجراجویی های دشمنان داخلی و خارجی، نه از روی دل سوزی و ترحم، بکه به عنوان یک وظیفه در قبال خلق ها و ملت ها... قراردادهای تحمیلی - استعماری، امتیازات رژیم کهن را ملغی، و تمام دارائی و مستغلات تزاری در ایران را پس داده بود، با یک تیر دو نشان زد - ضمن تائید سعی رضاخان (سردار سپه) در ایجاد امنیت...؟! بر شیطان لعنت، حضور نیرومند امپراتوری انگلیس در ایران را هم به جان خرید، استعمار را برسمیت شناخت! به قرآن و شریعت پناه برد، با استبداد و (سردار سپه) کنار آمد، با استعمار و (امپراتوری انگلیس) مدارا کرد... تا ساختار متداول خراب نشود، آب از آب تکان نخورد، هیچ تغییری به سود کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، کارگران و زحمتکشان وطنی، فرودستان شهری و روستائی، به سود خلق ید شدگان، محرومان و بی حقوقان... به سود اکثریت جمعیت ایران در آن دوران صورت نگیرد. بلشویسم پشت در بماند...

بیخود نبود که حضرات، نمایندگان پارلمانی بورژوازی « ملی »؟! در مناظرات مجلس، گرچه با کلی وسواس و نگرانی، استبداد نا رسیده رضا شاهی را خلاف قانون اساسی ارزیابی کردند... ولی به نحوی دوام سلطنت موروثی قاجاریان را با دیوان رضاخانی مورد استقبال قرار دادند! بطوریکه مصدق السلطنه، کاریکاتور امیر کبیر، به تاسی از مدرس، در آخرین نطق پارلمانی خود در آن دوران، پس از کلی ستایش و قدردانی از زحمات سردار سپه و توافق تمام عیارش با « دیوان رضاخانی »؟! که خود مصدق السلطنه هم در بنای آن سهیم بود... به گونه ای مشروط - آنهم نه نظام سلطنت موروثی متداول، بلکه تغییر پادشاه را نا موجه خواند...! شاید پای آبروی ایران، یا آبروی فامیلی مصدق السلطنه در میان بوده؟! که هیچ بعید نیست. متن کامل این نطق پارلمانی دکتر مصدق...

نقل از کتاب دو جلدی « تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران »، جلد دوم، تألیف ملک الشعراء بهار،

انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی

تاریخ معاصر ایران، با تمام اما و اگرها... گواهی می دهد که بورژوازی وطنی ما، نه مثل روبسپیر در انقلاب همگانی فرنگستان، متکی بر ۳۰۰۰۰۰ هزار کارگر صنعتی، در جدال بر سر چگونگی ارزش آفرینی... بسیج نیروی مولد و در مبارزه ای توده ای در قبال فئودالیسم و خودکامگی سیاسی حافظ آن، که درست برعکس، با تکیه بر این هر دو عامل داخلی از سوئی و سازگاری با استعمار بطریق اولی، ضمن تبعیت از استراتژی ارتجاعی پدر خوانده باختری و حمل خصومت هیستریک نسبت به بلشویسم و کمونیسم، در عمل، جدا از بازیگران تولید، قربانی حماقت خود شد، سرنوشت غم انگیزی پیدا کرد، چون نه استقلال دولتی بدست آورد و نه کاری برای تحولات ساختاری در ایران انجام داد، تا اینکه سرانجام، گیج و رسوا، سرخورده و مایوس - آویزان به بیضه پوک «اسلام»! با تاریخ در افتاد و طرد شد، به انسان تاریخی، مولد و متفکر، دهن کجی، خیانت کرد، زیر عبای خمینی جان داد...

ناگفته نماند که حضور نسبتاً نیرومند مارکسیسم در عرصه پیکارهای طبقاتی و تاثیر پیروزی های بزرگ دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بر جنبش ترقی خواهی کشور، دیگر توسل به تقلب های شرعی را هم به بورژوازی مشروطه خواه وطنی اجازه نمی داد، هرچند که با حذف کامل تزاریسیم و محدودیت یکه تازی امپراتوری انگلیس در منطقه، دسترسی به منابع مالی برای هیات حاکمه ایران را دشوار کرد... اما ظهور نوع دیگری از «تجدد خواهی»! که به سمت امپریالیسم تازه نفس آمریکا گرایش داشت را باعث شد. سیاستی که به دوران سلطان صاحبقران باز می گردد، ابتکار میرزا تقی خان امیر کبیر، صدراعظم وقت بود - که بعد از سرکوب کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران وطنی، بدنبال وزنه ثالثی می گشت تا از شدت رقابت روس و انگلیس در ایران بکاهد...

از قرار معلوم - مثل اینکه موج «نوظهور»! (گرایش آمریکائی فوق الذکر)، که پشت دیوان رضاخانی سنگر گرفته بود، احیای همین سیاست را در مد نظر داشت؟! ولی با این تفاوت اساسی، که دولت امیر کبیر - پس از آن کشتار، قتل عام بی حقوقان، سرکوب جنبش «بابیه»! به گسترش روابط جاری ایران با روسیه تزاری رضایت داد. حال آنکه ملاکین تازه به دوران رسیده، احیای سیاست مذکور را برای پرهیز از هرگونه ارتباطی با بلشویسم و کمونیسم آرزو می می کردند. همین نفرت هیستریک بود که بعدها، دولت مصدق السلطنه را بر آن داشت، زمانی که سازش دول امپریالیستی برای محاصره اقتصادی ایران و بهر دلیل، عملاً زندگی روزمره مردم را مختل کرده بود... تا ابتکار تعطیل صنایع نفت را بکار بندد؟! گوا اینکه امکان در هم شکستن محاصره اقتصادی دول امپریالیستی «متمدن»! با تغییر مرکز ثقل بازرگانی نفت ایران وجود داشت... در واقع، سیاست به ظاهر «رادیکال»! دولت مصدق السلطنه، قسمتی از تحریم بازرگانی غرب علیه شوروی سوسیالیستی بود، که دولت قانونی مصدق السلطنه هیچ سهمی در تصمیم گیری آن نداشته است...

بعدها، وقتی که آنها از آسیاب افتاد و نوبت به لجن مال کردن حزب توده ایران، لجن مال کردن دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رسید، تمام این مانورهای مضحک مصدقی - امیر کبیری، بنام « منافع ملی و استقلال »؟! توجیه شدند...! بگذریم از اینکه مصدق السلطنه، که تعصبی مذهبی و خشک نسبت به قانون اساسی مشروطه داشت، با وجود کلی امکانات داخلی و خارجی، انگار نه انگار، جرعت نکرد تا دیوان رضاخانی، نظام شاهنشاهی را مورد سؤال قرار دهد.

در مورد ببقوارگی غیر قابل انکار نسخه اصلی قانون اساسی مشروطه و عدم ارتباط آن با واقعیت های جامعه آن روزی ایران... سوای دستبردهای آشکار و نهان قاجاری - ایلاتی - ملوک الطوائفی، درباری - رضاخانی، همین بس که بیش از ۷۰٪ در صد جمعیت، در روستاهای کشور را، لااقل تا سال ۱۳۳۵ خورشیدی، در بر نمی گرفت. این تناقض قابل فهم تاریخی - تازه بعد از آن « اصلاحات ارضی »! که شرحش رفت، زمانی بر طرف یا رفیق تر از پیش گشت؟! که شیوه سرمایه داری تولید، نه در تنوری، که در عمل مختل شده بود... مسئولیت این تاخیر هم متوجه خودکامی سیاسی دنباله دار، ترور و اختناق و سرکوب، پیگرد و زندان و شلاق و شکنجه و اعدام، متوجه امیر کبیر، قتل عام ارزش آفرینان وطنی... استبداد و استعمار، سلطنت موروثی « هزار فامیل »! حکام و خوانین و علما، ملاکین و بورژوازی بومی، متوجه دیوان رضاخانی، رژیم کودتا، دربار منفور پهلوی است.

تا ابد نمی توان دروغ گفت، آگاهی را با (ج) و رهائی را با (ح) نوشت؟! حقایق جاری و تاریخی را به سود مالکان و اربابان و سرمایه داران دستکاری کرد، موهوم بخورد افکار عمومی داد. چون دعوی قهری مستمر میان نیروهای فقر و ثروت، مبارزه طبقاتی در بستر مالکیت خصوصی... قانون تکامل، تحولات اقتصادی و اجتماعی، بر اثر رشد نیروی مولد، تبدیل مادی و تاریخی، هیچ ربطی با مارکس و مارکسیسم ندارد. از شما چه پنهان، این گردش کور سرمایه، پراتیک سرمایه داری در دوران معاصر است، که رهائی طبقه کارگر، انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار قرار داده...

رضا خسروی